مالاهادی سبزواری

اصل چهارم، بيان عالم مثال است و اشراقيّون و عرفا و ارباب شرع، به اين عالم قائلاند و هر چند، در شرع، به لسان ديگر فرموده باشند. و اين عالم را، عالم «اشباح» و «برزخ» و «خيال منفصل» و «مثال مطلق»، و خيال آدمى را «خيال متّصل» و «مثال مقيّد» گفتهاند، و عرفاء «شهادت مضافه» و «عالم فرق»، و حكماء قديم، سماء و سماوى آن را «هور قليا» و عناصر و مدن آن را «جابلقا» و «جابرسا» ناميدهاند، و اين عالمى است بين العالمين. چه، عوالم به قسمت اوليّه، سه گونه است: عالم عقل، و عالم مثال، و عالم طبع، اوّل مجرّد است باذاته، از «مادّه» و «مقدار» - هر دو - و [عالم] دوّم از مادّه دون مقدار، و سيّم مقارن است به هر دو.

و صور «مرآت» ها و «خيال» ها را، شيخ اشراقى، از اين عالم مىداند - كما مرّ- و بسيارى از «غايب» و «معجزات» و «كرامات» را گويند: از اين عالم است، و در «حكمة الاشراق» گويد:

از احكام اقليم ثامن است كه همين عالم مثال باشد و اين صور، رقايق حقايقاند و قائماند به قيام صدورى، به مجرّدات محضه و تنزّل آنهايند و ترقّى صور عالم طبيعى.

چه، مجرّدند از مادّه، و هر صورتى كه در اين عالم مادّى هست - چه جواهر و چه اعراض - آنجا هست به اضعاف اضعاف و صور زيبا و بيض و حسنى و زشت و سود و شوها، همه را دارد. و مشّائون منكرند، هر چند اصل صورى، غير اين صورى كه نزد ما هست، پيش از اينها و بعد از اينها، اتّفاقى است، ولى مشّائون، قائم به نفس منطبع فلك مىدانند و اشراقيّون قائم باذاته.

و سيّد داماد - اعلى الله مقامه - در «جذوات»، بعد از انكار نگاشته است كه:

آرى، انحاى تعلّقات و مراتب لطافت و كثافت مادياّت مختلف مىباشد، به شدّت و ضعف. پس، اگر در شهادت و ماديّت تعميم وتوسيع كنند - و اين عالم مثال را، الطف طبقات عالم شهادت گيرند - گنجائى دارد، انتهى به اندى اختصارى.

[اين كلام] اگر توجيهى است، براى صاحبان مذهب، توجيه [از نوع] ما لا يرضى صاحبه است. و بعد از اين، نگاشته است كه:

همچنان كه هر صورت، از صور عالم حسّ را - كه عالم شهادت است - مثالى در عالم مثال - كه شهادت مضاعفش مىنامند - هست، همچنين هر مادّه از مواد آن عالم را، مثالى لا محاله در اين عالم خواهد بود. پس، صورت مثالى، به مادّه مثالى قائم بوده باشد و موادّ مثاليّه و صور مثاليّه عالم برزخ، در ازاء موادّ هيولانيّه و صور ماديّه عالم حسّ باشد.

راقم گويد كه: بناى كلام، شايد بر توجيه مشار اليه باشد قبل از قبول، وگرنه هويداست كه در عالم مثال مقرّر، مادّه نيست، تا صور مثاليّه قائم به آن باشد و به ازاى اين صور، مواد باشند! هم تشاجر مشّائيين با اشراقيّين، در اين است كه: چرا اشراقى، [به] صورت قائمه باذاته - لا بالمادّة قائل شدهاند؟

- و اگر جناب سيّد - عليه الرّحمة و الرّضوان - مىفرمايد كه: صاحبان مذهب فرمودهاند كه: هر چه در عالم حسّ و ازل است، بايد در عالم مثال و عالم اعلى باشد، - جواب آن است كه: فعليّات را فرمودهاند، آن هم به نحو أتمّ، نه قوّه، و استعداد در او هيولاى اولى و هيولاى مجسّم به جسم جنسى و

به جسم نوعی که مادّه‌اش نیز گویید، یا ما شئت فسمّه‌ا، از خاصیّت همین نشئ طبیعی است که اگر نبودی، این نشئه نبودی. پس، موجوداتی که در نشئه‌ای است، اگر با خاصیّت آن نشئه در نشئ دیگر باشند، خواه در «صعود» و خواه در «نزول»،نشئ دیگر نخواهد بود، [بلکه] همان نشئ خواهد بود، پس خاصیّت هر نشئه میماند و اصلی چون آن سیّال و حرکت توسطیّه محفوظ است.

و از منکرین در متأخّرین، محقّق لاهیجی است - علیه الرّحمة - در «گوهر مراد» گوید که:

این قول، مخصوص به اشراقیّین و متصوّفین است، اگر تعریض و تزییفی است، خطابه است.

[1]

---

[1] ، أسرار الحکم فی المفتتح و المختتم، صفحه: ۴۰۹-۴۱۰، مطبوعات دینی، قم - ایران، ۱۳۸۳ ه.ش.

بازبینی #1
ایجاد شده 12 آوریل 2025 13:13:29 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 آوریل 2025 13:14:03 توسط ... .